

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره
مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال دوم شماره ۱۷ فروردین ۱۳۷۵

مبارزه با گرانی به سبک اسلامی

شاه مزدور برای فریب مردمی که از گرانی بسته آمده بودند، مضحکه مبارزه با گرانیفروشی را با تبلیغات وسیعی براه انداخت. او علت بروز گرانی را که ناشی از سیستم سرمایه‌داری است، صرفاً ناشی از سودجویی فروشندگان معرفی کرده و حتی با تعطیل کردن چند مغازه کوچک و متوسط سعی داشت که خود را در این مبارزه جدی نشان دهد.

امروز نیز که کمر مردم زحمتکش ایران زیر بار گرانی سرسام‌آور و دهها مشکل و معضل اقتصادی دیگر خم شده، رژیم جمهوری اسلامی که ابتدا حل مسئله گرانی را به «مروت و انصاف» فروشنده‌گان و بازاریان واگذار کرده بود، اینک مدتی است که دست بکار تشکیل کمیته و ستاد برای مبارزه با گرانیفروشی شده، اینجا و آنجا مغازه‌داران را شلاق می‌زند و «دادگاه‌های مبارزه با گرانیفروشی هزاران فقره حکم علیه سودجویان و گرانیفروشان صادر می‌کند». بنا بر گزارش اسماعیل شوشتری وزیر دادگستری جمهوری اسلامی «در سال گذشته مجموعاً در حدود ۳۲ میلیارد ریال (۱۰/۷ میلیون دلار) جریمه نقدی به گرانیفروشان تعلق گرفت». پیرو همین سیاست دولت رفسنجانی در ماه گذشته به فروشندگان و مغازه‌داران اخطار کرد که «هر مغازه‌داری بیش از ۱۰ تن سبب زمینی در انبار داشته باشد به اتهام احتکار تحت تعقیب قرار خواهد گرفت».

شایان ذکر است که قیمت سبب زمینی در ماه‌های اخیر به کیلویی ۱۶۰۰ ریال ترقی کرده است.

اقتصاددانان پس‌مانده اسلامی با استفاده از بی‌اطلاعی مردم به قوانین اقتصادی اینطور وانمود می‌کنند که

ادامه در صفحه ۷

بهاران خجسته باد

یک سال پر از فقر و محرومیت برای اکثریت مردم ایران سپری شد. مردمی که امیدشان در تلاش برای برگزاری جشن سنتی نوروز و نونوار کردن خانه و خانواده به برکت شوم جمهوری اسلامی آب و رنگ باخته و نوروزشان همانند هر روزشان شده است.

یک سال دیگر از عمر جمهوری اسلامی، این کریمه سست نهاد که تنها با حمایت دست غیب سرمایه جهانی و کشتار مخالفین و به خاک و خون کشیدن مبارزات کارگری بر پاهای لرزان خود ایستاده است، گذشت.

یک سال دیگر بر تجربه مبارزات کارگران و زحمتکشان افزوده گشت، مبارزاتی که همچون سمندر از خاکستر خود در جمهوری اسلامی سر برآورد و اینک روز به روز افزون‌تر و پربارتر می‌گردد.

توفان فرارسیدن نوروز و سال نو را به همه هم‌میهنان شادباش گفته و در مبارزه خود برای برپایی نوروز راستین مردم ایران پای می‌فشارد.

نجات از دین یا نجات دین

چندیست که یکی از بزرگترین نظریه‌پردازان دینی رژیم جمهوری اسلامی که برای العین سقوط ارزشهای دینی را در میان مردم پس از هفده سال حکومت ملاها می‌بیند به میدان آمده است تا تتمه دین را که خوشبختانه ماهیتش را در طی هفده سال حکومت مذهبی نشان داده است رنگ و جلای دیگری بزند و آنرا از گرداب استغراق به ساحل نجات بکشاند و این بار در زیر رنگ و لعاب علمی و فلسفی بخورد مردم دهد و اسارت فکری توده مردم و بویژه زحمتکشان را دائمی گرداند. وی توجه دارد که توده مردم به اتکاء سالیهای تجربه حکومت مذهبی و نتایج اسفباری که بر آن مترتب است، با تجربه شخصی خود، با تجربه شخصی میلیونها انسان همبند دیگر دریافته‌اند که تازه بهترین نوع حکومت دینی همان است که در ایران برسر کار است، از حکومت‌های اسلامی در افغانستان، عربستان خانواده سعودی، عمان و... کسی سخن نمی‌گوید. این مردم که تازه فهمیده‌اند مذهب چه بلای آسمانی است و از نفرین و لعنت به خدا و پیغمبر دریغ نمی‌کنند. کافیت با مردم در تماس بود تا درک کرد تا چه حد نه تنها از آخوند جماعت، بلکه از دین منجر و بری شده‌اند. همه ایرانیان با گوشت و پوست خود حس کرده‌اند که اگر قرار باشد کلیه دستورات قرون وسطائی مذهبی را باجراا گذارد، ایران بدوران قبیله‌ای سقوط خواهد کرد و این در آستانه قرن بیست و یکم امری نیست که شدنی باشد. دارودسته آخوندها/

ادامه در صفحه ۲

شتشوی مغزی کودکان

رژیم انگیزاسیون جمهوری اسلامی از همان آغاز انقلاب دشمنی بیرحمانه خود را با علم و پیشرفت و آموزش و بیداری افکار، با نهادهای آموزشی نظیر مهد کودک و مدرسه و دانشگاه نشان داده و با تمام قوا تلاش نمود تا افکار و عقاید زنگ‌زده ۱۴۰۰ سال پیش صحرای عربستان را به جامعه تحمیل کند. «پاکسازی» مربیان آموزشی و تعطیل کردن بسیاری از کودکانها، تصفیه معلمان مدارس و استادان دانشگاه‌ها در قالب انقلاب اسلامی و اسلامیزه کردن ایران از جمله اقدامات زهرآگین و ارتجاعی بوده است که لطمات سنگین و ناهنجار آن بر پیکر جامعه بر کسی پوشیده نیست. اینک پس از گذشت ۱۷ سال از حاکمیت جمهوری اسلامی، اخیراً وزارت جهاد سازندگی این رژیم نهاد جدیدی به نام «مهد قرآن کریم» براه انداخته است که هدفش آموزش قرآن به کودکان و نوجوانان است. برپایه این طرح مراکز متعددی در شهرهای مختلف تأسیس شده که هم اکنون بیش از ۷۰ هزار دانش‌آموز را تحت پوشش آموزش قرار داده و «چهارهزار مربی بطور رایگان آموزش، حفظ، قرائت، روخوانی، روان‌خوانی، اصول صحیح تلاوت و تجزیه مفاهیم قرآن را تدریس می‌کنند.» البته قابل ذکر است که نهاد «مهد قرآن کریم» اولین نهاد آموزشی شتشی مغزی کودکان و نوجوانان نیست. در طول سال‌های اخیر دهها سازمان و انجمن اسلامی جهت مسخ کودکان و جلوگیری بیداری افکار مدرن تأسیس شده که

ادامه در صفحه ۲

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

نجات از دین...

نیز این را درک کرده‌اند و آنچه را که در ایران پیاده کرده‌اند، تازه تلفیق غیراسلامی اسلام بر شرایط قرن بیستم است. آخوند جماعت را از تسلیم شدن به این واقعیت سخت، چاره‌ای نیست چه در غیر این صورت می‌بایست بمصدق فرموده امام که «اقتصاد مال خر است» کشور را اداره می‌کردند. بانکها را تعطیل می‌نمودند، نظام مالیاتی را می‌زدودند و بجای آن نظام خمس و ذکوه را مستقر می‌ساختند. آنها می‌بایست پزشکان مرد امراض زنانه را سنگسار می‌کردند، بجای آنکه کلاه شرعی درست کنند و با این پیشنهاد مسخره به میدان بیایند که باید هر دکتر بیماریهای زنانه از طریق آینه، بطور غیر مستقیم و با چشم اسلامی به معاینه بیمار زن بپردازد.

لگدی که حکومت دینی به مذهب اسلام زد و از این جنبه و فقط از این جنبه مثبت است، راه را برای مبارزه و غلبه بر خرافات و کهنه پرستی و آداب و رسوم قرون وسطائی در آینده باز کرد و یکی از موانع فکری تکامل جامعه را از نظر تاریخی از سر راه پیشرفت برداشت. بی‌جهت نیست که مردم ایران کتاب «بیست و سه سال» را چون ورق زر، علیرغم خطرات جانی که بر آن مترتب است بر سر دست می‌برند. بی‌جهت نیست که در هیچ دوره‌ای از تاریخ ایران مردم این چنین به مسخره انبیاء و اولیاء نپرداخته‌اند، بی‌جهت نیست که تسخر دین نقل هر مجلس و وسیله تفریح مردم شده است. بی‌جهت نیست که مردم می‌گویند، اگر اینهمه دناوت و پستی و رزالت از دست جانشینان امام در می‌آید وای بروزی که خود ائمه اطهار، خود بر تخت قدرت نشینند. مگر نه این است که با حضور حضرت دریای خون تا زانوان اسب مبارک خواهد رسید؟

بازرگان و دارودسته ضد کمونیست نهضت آزادی این ماموریت ناپاک را داشت تا در مقابل با نظریه انسانی و انقلابی کمونیسم، مذهب اسلام را رنگ و جلای دیگری بزند و با تئوریهای مسخره «ترمودینامیک» شکل علمی بدان بدهد تا نگذارد آنطور که خودش بارها گفته جوانان قربانی تبلیغات ماتریالیستی و کمونیستی شوند. البسه بظاهر علمی آقای بازرگان برای پیکر مذهب فرسوده و زنگار گرفته حربه‌ای علیه ماتریالیسم دیالکتیک بود و دیدیم که موثر نیافتاد و نه تنها موثر نیافتاد با بقدرت رسیدن بازرگان و اعوان و انصارش معلوم گشت که سگ زرد برادر شغال است. امروزه دیگر اصول «ترمودینامیک» آقای بازرگان بردی ندارد، راه گشا نیست و نمی‌تواند جناحهای روشنفکری مذهبی را بسیج کند. حال سروکله آقای عبدالکریم سروش پیدا شده است که همان وظیفه بازرگان را در دوران جدید بهعهده گرفته است. وی تفسیر جدیدی که با مدنیت کنونی خواندنی باشد بر

مذهب نگاشته است و با کلمات معمول دنیای فلسفی امروز در پی نجات مذهب برآمده است. وی نماینده بخشی از آن محافل مذهبی است که فهمیده‌اند کشتی مذهب به گل نشسته است و اگر از هم اکنون در پی نجات و تعمیر آن نباشند معلوم نیست سرنوشت انگل‌های مذهبی در ایران آینده چه باشد. از جانب دیگر سروش نماینده فکری آن قشر از بورژوازی ایران را نیز تقبل کرده است که مخالف محدودیتهائی هستند که جزم‌گرایان مذهبی به دست پای رشد آزادانه سرمایه در ایران زده‌اند و بمنزله مانعی بر سر راه این رشد عمل می‌کنند ولی در عین حال مذهب مدرن را برای تحمیل توده مردم و سر براه کردن آنها نیاز دارند. برای این بخش از بورژوازی ایران، جامعه لامذهب خطرناک است و باید تا قبل از اینکه کار به جای باریک برسد و به مذهب ضربه مهلک جبران ناپذیری بخورد دست بکار نجات مذهب، این افیون توده‌ها شد.

شستشوی مغزی...

«سازمان تبلیغات اسلامی» از جمله مهمترین آنهاست. یکی از دستاوردها و یا شاهکارهای سازمان تبلیغات اسلامی که اخیراً در مطبوعات ایران از آن یاد شده این است که «چندی پیش کودک پنج ساله‌ای از روستای دوانگر از توابع شهرستان ساری حافظ سه جزء اول و چهار جزء آخر قرآن کریم شده است». چه دستاورد عظیمی!!

برکسی پوشیده نیست که رژیم واپسگرای اسلامی در طول حاکمیت سیاه خویش کشور ما را با بحران عظیم آموزش گرفتار کرده، از کمبود معلم گرفته تا گرانی سرسام‌آور کاغذ و قلم از مدارس ۵ نوبتی گرفته تا کلاسهای ۷۰ تا ۸۰ نفری و فاقد کیفیت، اینها همه از دستاوردهای رژیم اسلامی است و او (رژیم) حتی شرم ندارد که با غارت «بیت‌المال» چهارهزار مربی برای قرائت قرآن و آموزش مزخرفاتی که ذهن کودک را مسخ می‌سازند و روح لطیفش را می‌خشکانند، بکار گیرد، در شرایطی که تنها در استان آذربایجان غربی مردم با کمبود ۲۳۸۵ کلاس درسی مواجه هستند.

در نظام جمهوری اسلامی علم و صلاحیت و بیداری افکار و کاردانی جایی ندارد. افسری که می‌خواهد ترفیع درجه بگیرد کافی است که خطی از قرآن را از برکند. کارمند و یا معلمی که خواهان تغییر محل کار خویش است حفظ قرآن از جمله وظایفی است که آن را نباید از دیده دور بدارد.

ارسطو توصیفی راجع به جباران دارد که به علت انطباق دقیق آن با رژیم کوراندیش اسلامی ذکرش خالی از لطف نیست:

...سرکوب کردن گردن‌فرازان، راندن مردان قوی‌دل، جلوگیری از تشکیل اجتماعات، مبارزه با آموزش و

بیداری افکار، جلوگیری از رفت و آمد از شهری به شهر دیگر، اعزام جاسوس در بین مردم برای گوش دادن به حرفهایی که در اجتماعات گفته می‌شود، کاشتن تخم نفاق و افترا بین مردم اصل دیگر استبداد و حقیر کردن مردم است، برای اینکه خلق را به تأمین معاش روزمره خود سرگرم سازد تا دیگر وقت اینکه بر ضد او توطئه چینی کنند، نداشته باشد... جبار جز نابکاران را دوست ندارد زیرا تشنه تملق و مزاح‌گویی است و هیچ روح آزادی نیست که در برابر او حاضر به زبونی و تملق شود...

سیاست بورژوازی...

ناجیان عوام‌فريب بهواست. اگر بالای بیکاری برای عده‌ای مترادف با شکم خالی به بستر رفتن است برای دیگری منبع درآمد و پول است و این هر دو لازم و ملزوم یکدیگر در جامعه سرمایه‌داری است. اگر با گسترش بیکاری و فقر، آمار جرائم افزایش یابد، باز این سخنوران حرفه‌ای از راه می‌رسند و برای جلب خرده‌بورژوازی و ترساندن وی از اینکه مبادا در اثر افزایش جنایات و فقدان «امنیت» چندر قاز خود را از دست بدهند، با پراکندن تخم وحشت بندهای پلیسی و اختناق را سفت تر می‌نمایند و از امنیت کلان سرمایه‌داران در قبال خرده پاهای حمایت می‌کنند. وقتی خطر کاهش حقوق بازنشستگی بگوش می‌رسد، این دورویان از راه می‌رسند و به مردم وعده می‌دهند که در صورت انتخاب آنها همه چیز بروفق مراد خواهد شد، حقوق بازنشستگی تضمین می‌گردد و موئی نیز از سر کسی کم نخواهد گردید. آنها از افزایش مالیات که بار سنگینی بدوش مردم است شکایت می‌کنند، از گرانی همراه مردم می‌نالند تا فقط خود بر سر کار آیند و ادامه در صفحه ۳

بیاد جان باختگان توفانی

بهمن و اسفندماه یادآور حماسه‌های باشکوه کمونیست‌های قهرمانی است که در دفاع از آرمان پرولتاریا و در مبارزه با رژیم ددمنش جمهوری اسلامی بدست جلاخان این رژیم به خون افتادند.

رفیق محمدجواد عرفانیان	۲۱ بهمن ۱۳۵۷
رفیق مهدی اقتدارمنش	۲۱ بهمن ۱۳۵۷
رفیق عباس گودرزی	۶ بهمن ۱۳۶۰
رفیق بابا پورسعادت	۱۱ اسفند ۱۳۶۳
رفیق توفیق ادیب	۱۲۵ — اسفند ۱۳۶۲

سیاست بورژوازی...

می‌افزایند و ارتشی از بیکاران و فقرا ایجاد می‌کنند، کمونیستها می‌گویند که مبارزه طبقاتی وجود دارد و باید این مبارزه را تا کسب قدرت سیاسی ادامه داد و این بمعنی استقرار دیکتاتوری پرولتاریاست، کمونیستها می‌گویند هر دولتی دولت دیکتاتوری یک طبقه علیه طبقه دیگر است و افتخار می‌کنند که باین حقیقت که برای اکثریت زحمتکشان است اعتراف می‌نمایند، کمونیستها می‌گویند که نظام پارلمانی بورژوازی را حافظ منافع زحمتکشان نمیداند و اصل تعزب بورژوازی را یک فریب عمومی می‌دانند و آنها خود از اصل حزبیت پرولتری که حافظ منافع همه زحمتکشان است دفاع می‌کنند، کمونیستها به دموکراسی ناب غیر طبقاتی اعتقاد ندارند و دموکراسی را تابع منافع طبقاتی طبقات جامعه می‌دانند و این حقایق را بدون ترس بر زبان جاری می‌سازند، کمونیستها دین را افیون توده‌ها می‌دانند که برای اسارت روحی زحمتکشان بکار می‌رود، آنها امپریالیسم را افشاء می‌کنند و توضیح می‌دهند که امپریالیستها و در راس آنها امپریالیسم آمریکا در فکر تدارک جنگ است تا تمام جهان را بر زیر سلطه خود در آورد، کمونیستها می‌گویند که این امپریالیستها حامی حقوق بشر نیستند بلکه حقوق بشر در دست آنها سلاحی است تا مقاصد ناپاک خود را به کرسی بنشانند، کمونیستها رویزیونیستها را که در مبارزه با کمونیستها جانب بورژواها را می‌گیرند و مبارزه طبقاتی تا حد استقرار دیکتاتوری پرولتاریا را نفی می‌کنند و به رهبران و آموزگاران پرولتاریا نظیر استالین تهمت و افترا می‌زنند و در عوض حامی خروشچف، برژنف، گورباچف هستند، افشاء می‌کنند و به مردم دروغ نمی‌گویند. آنها بارها گفته و صدها بار دیگر نیز خواهند گفت که مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را به مالکیت اجتماعی در خواهند آورد و در این راه نیز مبارزه می‌کنند زیرا سرچشمه فقر و بدبختی بی‌خانمانی توده‌های مردم جهان را در این اصل تقدس مالکیت خصوصی می‌بینند. چرا باید کمونیستها که همه چیز را برای رستگاری و بهروزی بشریت می‌خواهند از مردم بترسند و سیاست دروغینی را در مقابل آنها در پیش گیرند. کمونیستها به چنین سیاست مزورانه‌ای که بورژواها هر روز و هر شب به آن مشغولند نیازی ندارند و افکار و عقاید نظری و سیاسی خود را پنهان نمی‌کنند از روش مزورانه بورژواها که تعدد احزاب را وسیله فریب مردم کرده‌اند و یا از دموکراسی ناب صحبت می‌کنند، پیروی نمی‌کنند. کمونیستها برای برانداختن ریشه بیکاری مبارزه می‌کنند و لذا نمی‌توانند در این عرصه مانند بورژواها به فریب توده‌ها بپردازند. کمونیستها و حزب آنها به مردم متکی هستند چون از

همینکه خراش از پل گذشت هم مالیات را افزایش می‌دهند، هم از اخراج کارگران از کارخانه‌ها به بهانه عقلانی کردن کار و تامین قدرت رقابت اقتصادهای خودی سخن می‌رانند و حمایت می‌کنند و هم مردمی را که خود مسبب اخراج آنها بوده‌اند، مردمی که قربانی نظامی هستند که این مزوران حامی آن هستند، با اتهام مفتخورها و تنبل‌ها مورد توهین و تحقیر قرار می‌دهند و تبلیغ می‌کنند که گویا کار باندازه کافی وجود دارد ولی این خیل بیکاران هستند که از زیرکار در می‌روند، چون نمی‌خواهند کار کرده و با زحمت خود پول در آورند، بلکه می‌خواهند مفت بخورند و بخوابند و مساعده بیکاری بگیرند و بطور جنبی کار سیاه بکنند. آنوقت دم از بیمه بیکاری می‌زنند و آنرا کاهش می‌دهند و مردم را بسوی فقر و نیستی سوق داده تا سطح دستمزدها را پائین بیاورند. این مردم‌فریبان همانهایی هستند که قبل از انتخاب شدن خود سخنان دیگری بر زبان می‌رانند تا مردم را بفریبند و پس از رسیدن به هدف رنگ دیگری بخود می‌زنند. این عده به مردم دروغ می‌گویند زیرا از مردم نیستند و برای مردم نیز نیستند. آنها مردم را بمثابة تلی برای ارتقاء خود می‌خواهند، دشمن مردم هستند و از پشت به آنها خنجر می‌زنند. مردم نیز در تجربه پارلمانی خود این دورویی و دغلکاری را حس می‌کنند. و لذا بدرستی می‌گویند که سیاست پدر مادر ندارد زیرا مشی بورژوازی بی پدر مادر با این تزویر بر سرکارند. مردم از این سیاست بیزارند و این بیزاری، بیزاری از سیاست بورژوازی است زیرا فقط این سیاست است که برای حفظ و ادامه حیات خود ناچار است با دروغ و دغل زندگی کند، رنگ عوض کند و هر روز نغمه‌ای را بنوازد، بورژوازی اقلیتی در جامعه است و بنا بر ماهیت استثمارگرانه‌اش نمی‌تواند از حقوق مردم حمایت کند. وی از حقوقی که بنفس خود وی است دفاع نمی‌نماید و برای استفاده از نیروی مردم که به آن احتیاج دارد، ناچار است با عوامفریبی عمل کند. بورژوازی نمی‌تواند به بسیج توده‌ها برای پیشرفت متکی باشد این است که همواره هوادار بند و بست و توطئه است. به سرو پای احزاب بورژوازی نگاه کنید و بر زندگی رهبران مزور آنها از نظر تاریخی نظر بیافکنید خواهید دید که روزی "چپ" بوده‌اند و روز دیگر راست راست از کار در می‌آیند، روزی موافق مشی مسلحانه‌اند و روز دیگر کتاب قرآن را بدست گرفته و دعا می‌خوانند، روزی ضد شاه‌اند و مصدق را حلوا حلوا می‌کنند و از وجود مصدق بمثابة رهبری انقلابی که خواهان سرنگونی دستگاه پهلوی بوده است و از مشی قهرآمیز انقلاب دفاع می‌کرده‌است، سخن می‌رانند و حتی از عکس دست دراز شده مصدق مشت گره کرده می‌سازند و بخورد

خلق‌اله می‌دهند و روز دیگر سلطنت طلب دواآتشه از کار در می‌آیند. سلطنت طلبان جیره موجب‌بگیر هفته‌نامه کیهان لندنی هنوز هم که هنوز است از رژیم فرومایه و نوکرصفت پهلوی که هر روز بخشی از دزدیها و خیانتهايش فاش می‌شود، رژیمی که رهبرش منتظر دستورات سفیر آمریکا و انگلستان بود تا بموقع خاک ایران را ترک کند، بمنزله رژیمی مستقل و ملی و دموکرات یاد می‌کنند، چون امیدوارند با تکرار دروغ و دغل مجدداً بر خوان یغمای ایران بنشینند و از ثروت مردم سیراب شوند. وگرنه چه معنی دارد که واقعیت روشن را چنین تحریف کرد؟ وای بروزی که این شایدان دست بر قضا بر مسند قدرت بنشینند، معلوم نیست که آنوقت تاریخ ایران را چگونه خواهند نگاشت. این رهبران بورژوا چه ایرانی و چه خارجی فرقی با هم ندارند. روزی همدست فاشیسم هیتلر بوده‌اند و به نهضت مقاومت ضد فاشیستی از پشت خنجر می‌زده‌اند تا به نهضت کمونیستی که از منافع خلق فرانسه در قبال فاشیسم هیتلری دفاع می‌کرد ضربه بزنند و روز دیگر وقتی آنها از آسیاب می‌ریزد و نازی‌ها شکست می‌خورند از رهبران سوسیالیستها از کار در می‌آیند که گویا از روز ازل علیه هیتلر مبارزه کرده‌اند، تا بازم به ماموریت ناپاک خود عمل کنند. میتران فرانسوی نمونه آنهاست. این است آن سیاست بورژوازی که پدر مادر ندارد و هیچوقت نیز نداشته است و درآینده هم نخواهد داشت. این است آن سیاستی که مردم شاهد آن بوده‌اند و از این همه عوامفریبی نفرت دارند.

این مردم حق هم دارند که می‌بینند ساواکی‌های بی‌وجدان تاریخ ایران را می‌نویسند و از دستگاه مخوف ساواک که لانه جاسوسان امپریالیسم بود که برای حفظ منافع اقتصادی و سیاسی و نظامی آنها و سرکوب خلق ایران بوجود آمده بود فرشته رحمت می‌سازند و با بی‌شمی بر جنایات خود پرده استتار می‌کشند. آیا باید باین دارودسته‌ها که خروارها مدارک جنایت آنها را به ثبوت رسانده است اعتماد کرد؟

حزب پرولتاریا از مردم واهمه ندارد. حقایق را بمردم می‌گوید زیرا از منافع مردم حمایت می‌کند و لزومی ندارد به آنها دروغ بگوید. دروغ نشانه ترس است ولی کمونیستها از اکثریت مردم، مردمی که از حقوق آنها دفاع می‌کنند واهمه‌ای ندارند. کمونیستها می‌گویند جامعه بشری جامعه طبقاتی است و این عین واقعیت و تجربه طولانی تاریخ است که ما هر روز شاهد آن هستیم، کمونیستها می‌گویند ثروت از آسمان خلق نمی‌شود و محصول کار است و این سرمایه‌دارانند که با بهره‌کشی از نیروی کار کارگران بر ثروت خود

از قربانی تا...

پس از وقوع حادثه از آن با خبر شده بود برای پیش‌گیری از خسارت سیاسی بعدی و ایجاد همدردی با خارجی‌ان گفت که اگر معلوم شود که این بار نیز خانه خارجی‌ان را آتش زده‌اند آنوقت تحمل وی تمام خواهد شد و در خواست خواهد کرد که دولت بیشتر برای امنیت داخلی اقدام کند. ما در آن موقع نفهمیدیم که امنیت داخلی چه ربطی به مبارزه علیه فاشیست‌ها و حمایت از خارجی‌ها دارد. مگر نه این است که دولت دست راستی آلمان، خود خارجی‌ها را عامل بی‌ثباتی امنیت می‌داند و آنرا بارها گفته و تبلیغ کرده است. تقویت امنیت داخلی که همواره شعار دست راستی‌ها در آلمان بوده است و هنوز هم هست ربطی به حمایت از خارجی‌ها ندارد. ولی شخص اول مملکت که هنوز از ضربه هولناک آتش سوزی بخود نیامده بود کلماتی بر زبان آورد که شک همه را در باره این آتش سوزی مبدل به یقین کرد. وگرنه وی را چه باینکه بی‌مقدمه به مسئله آتش سوزی بپردازد. دستگاه‌های تبلیغاتی و اجرائی پس از رهایی از ضربه نخست نفهمیدند که بند را به آب داده‌اند و باید تلاش کنند آب رفته را بجوی باز گردانند. نخست ناچار شدند اعتراف نمایند که مدارکی در دست دارند که خانه آتش زده شده است و سپس ۵۰۰۰۰ مارک برای دستگیری آتش افروز جایزه تعیین کردند. دو روز بعد سروکله یکی از پرستاران امدادگر پیدا شد و مدعی گشت که یک لبنانی در حالت بحرانی بوی اعتراف کرده است که خانه را آتش زده است تا پناهندگان اهل زئیر را که گویا با وی نزاع داشته‌اند بسوزانند. پلیس فوراً وارد عمل شد و پناهنده لبنانی را دستگیر کرد و لاینقطع به بازجویی از وی پرداخت تا شاید در زیر فشار بازجویی بند را آب دهد و با اعتراف بپردازد. هرچه بازجویی بیشتر ادامه پیدا کرد پلیس کمتر موفق به گرفتن اعتراف شد ولی پرستار امدادگر به ۵۰۰۰۰ مارک خود رسید. برای خیلی‌ها ۵۰ هزار مارک پول کمی نیست بویژه اگر به سناریوی پلیس نیز قابل وفق باشد.

پلیس به ناگهان کشف کرد که از روز ازل میان خانواده لبنانی و ژیری درگیری و نزاع وجود داشته و آنها به خون هم تشنه بوده‌اند. ولی هیچ شاهدهی این حرف پلیس را تأیید نمی‌کند. نه خانواده لبنانی و نه خانواده ژیری و نه سایر خانواده‌های مقیم خانه این افسانه پلیس را تأیید نمی‌کنند. ولی پلیس که معلوم نیست بر چه اساسی این ادعا را می‌کند پای خود را از توی کشف این ادعا در نمی‌آورد. از این گذشته بعید بنظر می‌رسد که پناهنده لبنانی با بنزین خانه کسی را آتش بزند و سپس با خیال راحت به اطاقش برگردد و در کنار خانواده‌اش بخوابد و از اینکه وی و خانواده‌اش

عنقریب کباب بریان نگرانی بخود راه ندهد. شهود همه اظهار می‌دارند که خود این پناهنده لبنانی برای اینکه نسوزد با خانواده خود به پشت‌بام فرار کرده و به سایر خانواده‌ها نیز برای فرار کمک کرده است. خطر مرگ وی و خانواده‌اش را دائماً تهدید می‌کرده است و لذا نمی‌شود منطقاً پذیرفت که وی بانی آتش سوزی بوده است و بموقع خانه در حال حریق را ترک نکرده است. ولی شهادت ده‌ها پناهنده دنیای سوم در مملکت امپریالیستی آلمان چه ارزشی دارد. حتی ارزش آن یک به بیست هم نیست. مهم این است که سناریوی پلیس کامل شود. کلیه شهود بنفع قربانی صحبت می‌کنند بجز پرستار آلمانی که معلوم نیست زبان عربی بلد باشد و یا معلوم نیست تسلط پناهنده لبنانی به زبان آلمانی که به کلاس زبان هم نرفته است تا چقدر بوده است. پلیس با زیرکی به کمک دستگاه قضائی و سیاسی آلمان مسئله بقدری کش خواهد داد تا از خاطره‌ها برود و به جنبش بزرگ ضد فاشیستی در این دوران بیکاری در آلمان بدل نشود. آخر بورژوازی آلمان باید تا ته قضیه را بخواند و خود را آماده نگهدارد.

البته همه با کمی ناباوری به این اظهارات می‌نگرند و از ترس بی‌آبروشدن آلمان در افکار عمومی جهان دلشان نیز نمی‌خواهد واقعیت جز آن باشد که پلیس می‌گوید. دادستان در این اواخر اعلام کرد که بیاری دستگاه‌های الکترونیکی که وی برای حفظ پنهانکاری نمی‌تواند توضیح بیشتری بدهد از متهم اعتراف گرفته است. هر شونده عاقلی از خودش می‌پرسد دادستان آلمان مطابق کدام قانون توانسته دستگاه استراق سمع علیه متهم به کار برد. آیا این تجاوز روشن به نظام حقوقی نیست. مانور دادستان روشن بود وی می‌خواست با این کار در میان مرددین ایجاد تشتت کند و مانع شود تا جنبشی پدید آید. چند روزی از این واقعه نگذشته بود که این کلمات که بمنزله اعترافات متهم معرفی شده بودند بمنزله بخشی از یک مکالمه طولانی منتشر شد. دادستان در کل مجموعه این مکالمه که گویا متهم در مذاکره با خانواده خود انجام می‌دهد بارها و بارها بر بی‌گناهی خود و توطئه علیه خود اشاره می‌کند ولی این حقایق بدیهی برای دادستان کافی نیست برای وی یک جمله شکسته بسته که از نظر دستوری نیز درست نیست و در آن گویا متهم به اشتباه خود در آن خانه سوخته اعتراف کرده است سند غیر قابل انکاری است که آدم بی‌طرف را به شک می‌اندازد که چطور شده جمله متهم لبنانی که به لهجه لبنانی صحبت می‌کند بریده شده است. نکند دستگاه‌های هوشمند و حیرت‌آور الکترونیکی آلمانی به وظایف خودکار خود واقفند. نیروهای مترقی آلمان خواهان رسیدگی به واقعه آتش سوزی شهر "لوبک"

توسط مراجع بی‌طرف بین‌المللی هستند. ولی این خواسته با سناریوی پلیس که از قربانی مرتکب ساخته است نمی‌خواند. چه می‌شود کرد. در آلمان مشکل پناهندگان را باین نحو حل می‌کنند.

حال اگر سناریوی پلیس را هم بپذیریم که گویا لبنانی‌ها علیه آفریقائی‌ها بسیج شده و می‌خواسته‌اند آنها را بقتل برسانند باید قبول کنیم که این نیز خود محصول سیاست ضد انسانی دولت آلمان است که با پناهندگان بمثابه انسان برخورد نمی‌کند. آنها را "گله گله" در خانه‌های قدیمی قابل اشتعال و در مناطق پرت و دور از دید عمومی، از ملیتهای مختلف که زبان هم را نمی‌فهمند، سنت‌های هم را نمی‌فهمند، از آینده خود نگرانند و هر روز موقتی زندگی می‌کنند و با دلهره از خواب پا می‌شوند و از خشم نازیها میهراسند و... طبیعتاً می‌تواند این مشکلات به تصادمات میان انسانها بدل شود. مسئول این امر کیست؟ جز سیاست پناهندگی آلمان؟ آیا لبنانی‌ها، این متهم فرضی و قربانی واقعی از لبنان به آلمان آمده بود تا ساکنین آفریقا را به آتش بکشند؟ سؤال در پی سؤال و هیچکدام دولت آلمان را تبرئه نمی‌کند و تئوری وی را که تمام آتش سوزی‌های گسست ناپذیر ماههای اخیر را برگردن سیگار خارجی‌ها می‌اندازد برای کسی قابل قبول نمی‌سازد. این تئوری بصورت مسخره درآمده است و نتیجه آن فقط ترغیب فاشیست‌ها به آتش زدن خانه‌های خارجی‌هاست و این نیز با سناریوی پلیس و دستگاه‌های قضائی و سیاسی آلمان می‌خواند. آیا می‌شد انتظار دیگری هم داشت؟

یادداشتهای...

مجبوری از حق طبیعی خود و البته با میل خود!!! بگذری.

به مقصد رسیدیم و درب انتهای ماشین باز شد. «بیا پائین»! کورمال کورمال پائین رفتیم از زیر چشم‌بند نیم‌نگاهی به در و دیوار انداختیم. فکر کردم که دوباره به همان بازداشتگاه برگردانده شده‌ام. با خودم فکر کردم یعنی چه؟ فقط می‌خواستند ماشین سواری کنیم. پاسداری دستم را گرفت و به داخل ساختمان قدیمی برد. ساختمان شکل غریبی داشت حتی نمی‌توانستم حدس بزنم که چه شکلی است. خیلی سریع متوجه اشتباهم شدم و فهمیدم که به یک بازداشتگاه جدید آورده شده‌ام. چرا؟ مگر چه خبر شده؟ نکند لو رفته‌ام؟ یعنی چه کسی دستگیر شده؟ صدای بچه‌گانه‌ای مرا به خود آورد. «مواظب باش پات به در ادامه در صفحه ۷

تجاوز به کوبا محکوم است

کوبا از موقعی که دم خودش را به دم رویزیونیستهای شوروی بست آینده خود را بر باد داد. کوبا علیرغم مخالفت های نخستین خود با خروشچف بعثت روی گردانیدن رویزیونیستها از انقلاب و اقدامات ماجراجویانه وی در ماجرای نصب موشکهای شوروی در کوبا و سپس عقب نشینی ننگین اش در دریای کارائیب در مقابل کندی از یک سو و اعتراضات بعدیش به برژنف در تجاوز شوروی ها به چکوسلاواکی سرانجام تسلیم سوسیال امپریالیسم شوروی شد که با تبدیل کوبا به کشوری با فراورده واحد نبض اقتصادش را بدست گرفت. کوبا با گذشت زمان به چماق سوسیال امپریالیسم شوروی در آفریقا تبدیل شد و به وجهه خود میان خلقهای جهان بشدت صدمه زد. کوبائی ها در آن روزها به اندرز رفقای چینی گوش ندادند که اقتصاد خود را به اقتصاد اتحاد شوروی گره نزنند و کشور خود را به مستعمره شوروی بدل نکنند. آنها براه نادرست رفتند تا آنکه در قمار بزرگ سیاست سازش دو امپریالیسم جهانی قربانی شدند. از آن تاریخ امپریالیسم آمریکا می کوشد خلق کوبا را بزانو درآورد و با محاصره دریائی و تحرکات بین المللی زمینه سقوط فیدل کاسترو را فراهم کند. امپریالیسم آمریکا هنوز پایگاههای نظامی خود را در کوبا حفظ کرده است و حاضر نیست خاک کشور کوبا را ترک کند. تمام این اقدامات ماهیتا راهزانه و تبهکارانه است و شگفتا که مورد اعتراض هیچ دولت بظاهر دموکراتی قرار نمی گیرد. "پطرس غالی" دبیرکل سازمان ملل و وزیر جنگ آمریکا غیرتش بجوش نمی آید که آمریکا بر خلاف عرف بین الملل به کشور کوچکی زور می گوید و حق حاکمیت وی را خدشه دار می سازد. وی ترجیح می دهد که بمنزله عامل آمریکا عمل کند. وی که باید مطابق منشور ملل در جهت صلح و دوستی میان ملل عمل کند، طوق نوکری آمریکا را به گردن گرفته است.

پطرس غالی بمتابه دست دراز شده آمریکا که زمینه تجاوز علنی را به کوبا تدارک می بیند تا داغ قدیمی دلش را که از شکست تجاوز قبلی ناشی می شود تسکین دهد، عمل می کند. کوبائیان فراری با هواپیماهای اکتشافی آمریکائی ولی با استتار "هواپیمای شخصی" به حریم دریائی کوبا تجاوز کرده و تمامیت ارضی وی را مورد سؤال قرار می دهند. این یک تجاوز آشکار و امپریالیستی است که با اشاره انگشت ناپاک آمریکا صورت می گیرد و نمی تواند مورد اعتراض هیچ انسان دموکراتی قرار نگیرد. "توفان" این توطئه امپریالیسم

آمریکا را در دریای کارائیب علیه کشور مستقل کوبا محکوم می کند و آنرا ناشی از آن می داند که امپریالیسم آمریکا قصد دارد حکومتهای مورد لطف خود را در این ممالک بر سرکار آورد تا بهتر بتواند از منافع خویش در حیاط خلوت آمریکای جنوبی دفاع کند. آمریکا کوبا را بخشی از مناطق نفوذ خود می داند و می خواهد آنرا درسته ببلعد. آمریکا همان روشی را که با تحریم در مورد ایران در پیش گرفت امروز در مورد کوبا اعمال می کند و کلیه سرمایه گذاران و شرکتهای خارجی را که با کوبا روابط اقتصادی برقرار کنند مورد غضب آمریکا قرار می دهد و تهدید به مجازات اقتصادی می کند. این ترفند جدید آمریکا در عین حال فشار به سایر امپریالیستها و رقابت با آنهاست تا در زمینه های پر سود زیر پای شرکتهای رقیب را خالی کند و یکه تازی خود را تضمین نماید. آمریکا می خواهد با قلدری و محکوم کردن مردم کوبا به گرسنگی به ایجاد قحطی مصنوعی در کوبا مبادرت ورزد و نقشه استعمار نوین را تا از کوبا مجددا فاحشه خانه آمریکا بسازد عملی گرداند. تجربه کوبا بسیار آموزنده است و نشان می دهد که نباید به قدرتهای امپریالیستی تکیه کرد و شیشه عمر خود را در دست آنها قرار داد. تجربه کوبا در عین حال از ماهیت کثیف امپریالیسم که جان انسانها برایش ارزشی ندارد و قلمرو ملی هیچ کشوری را برسمیت نمی شناسد و حق حاکمیت ملل را لگدمال می کند پرده برمی دارد. امپریالیسم با استقلال هیچ کشوری موافق نیست و برای حفظ و توسعه سرمایه داری از زبان گلوله صحبت می کند. بیچاره آن ایرانی های وطن فروشی که تمام چشم امیدشان به گوشه چشم امپریالیسم آمریکاست.

سیاست بورژوازی...

منافع آنها دفاع می کنند و از بسیج مردم نیز واهمه ای ندارند و می خواهند تحولات را با دست توده مردم بانجام برسانند و لذا بند و بست چی نیستند و هر روز بوقلمون صفت از این جرگه به جرگه دیگر نمی روند و رنگ عوض نمی کنند. کمونیستها سرخ هستند و سرخ می مانند و این سرخی چهره آنها ناشی از شهادت، درستکاری و صمیمیت و عشق به مردم آنهاست. سیاست سرخ کمونیستی با پدر و مادر است. طرف دارد، طبقاتی است و این آن امری است که باید آنرا بهمه آموخت تا فرق بین دو سیاست را بدانند و در جهت تحقق سیاست سرخ قرار بگیرند.

پرولتاریا و کمونیستها بمتابه نمایندگان آگاه آنها که در تمام طول تاریخ مورد ضرب و شتم و شکنجه و اعدام طبقات حاکم قرار داشته و جان خود را وثیقه صداقت خود کرده اند، نمی توانند دروغ بگویند و در مبارزه اجتماعی با تزویر عمل کنند و منافع مردم زحمتکش را در نظر نداشته باشند، زیرا آنها را از این کار مانند بورژواها هیچ نفع مادی عاید نمی شود. آنها با انگیزه انسانی مبارزه می کنند و نیروی شکست ناپذیر آنها از عشق و علاقه آنها به مردم نشأت می گیرد و این است که این نیرو پایان ناپذیر است و از دل زمین چون چشمه آب زلالی میجوشد و علیرغم اینکه بورژواها بیش از صد سال است که هر روز و هر شب مرگ کمونیسم را اعلام می کنند ولی باز هم ناچارند در دشمنی با آن قلم زنند و خروارها کاغذ را سیاه نمایند. مردم طالب سیاست اند، سیاستی که به نجات آنها مدد رساند، با پدر و مادر و قابل اعتماد باشد و این تنها سیاست نجاتبخش کمونیستی است.

سلمان رشدی...

کردن حکومتهای خود از زیر سلطه کلیسا آغاز کرده اند نباید بی طرف بماند. وی در نبرد میان حامیان پاپ و هواداران سلطنت ضد مذهبی، به جبهه مترقی ضد مذهبی پیوست و از شاهان غیر مذهبی که بر روی پاپ شمشیر کشیده اند، حمایت کرد. وی باین نتیجه رسید که باید در کنار ادبیات به کار زنده سیاسی نیز پردازد. و لذا در کنار ادبیات به زندگی سیاسی روی آورد و در جنگ پیروزمند "کامپالدینو" (Campaldino) در ۱۱ ژوئن ۱۲۸۹ برای وطنش شهر "فلورانس" شرکت کرد. وی وارد رسته پزشکان و داروسازان شد و لباس مقامات سیاسی را به تن کرد. "دانته" در سال ۱۳۰۱ عضو شورای "صد" نفر شد در این سال پاپ "بوننی فیس" (Bonifaz) هشتم تلاش می کرد به فلورانس دست اندازی کند و در فلورانس حکومت مذهبی کلیسایی برقرار سازد. "دانته" و هم نظرانش عمیقا مخالف اسقرار یک نظام حکومت مذهبی بودند.

بدستور پاپ برادر پادشاه فرانسه "کارل فون بالوئیس" (Karl von Balois) بعنوان مبشر صلح برای خاتمه دادن به اختلاف میان هواداران حکومت مذهبی و غیر مذهبی به فلورانس لشگر کشید. در اول نوامبر ۱۳۰۱ عده زیادی از مخالفین حکومت مذهبی به تبعید محکوم شدند. "دانته" در ۲۷ ژانویه ۱۳۰۲ از فلورانس

ادامه در صفحه ۶

سلمان رشدی...

تبعید شد. متعاقب آن در ۱۰ مارس ۱۳۰۲ فرمان قتلش از طرف پاپ صادر گردید. کینه کلیسا به "دانت" با صدور حکم قتلش تسکین نیافت. این حکم در تاریخ ۶ نوامبر ۱۳۱۵ تجدید شد و شامل پسران "دانت" نیز گردید.

شهر فلورانس نخست در سال ۱۸۶۵ بیاد وی مجسمه اش را بطول سیزده متر بنا نهاد.

در کتاب De monarchia (سلطنت) در باره جدائی کلیسا از دولت سخن گفت با این نیت که به استقلال دولت نسبت به کلیسا تاکید ورزد. باین علت کلیسا وی را در سال ۱۳۲۹ علناً به رم تبعید کرد. با شاهکارهای ادبی "دانت" "کمدی الهی" و "دوزخ، برزخ، بهشت" که به فارسی برگردانیده شده‌اند و مورد غضب آخوندها هستند بسیاری از کتابخوانهای ایرانی آشناوند.

انگلس در باره "دانت" می‌نویسد: "پایان عصر قرون وسطی فتوادی، و آغاز دوران معاصر سرمایه‌داری در سیمای با عظمتی مجسم می‌شود. این سیمای "دانت" ایتالیایی آخرین شاعر قرون وسطی و در عین حال نخستین شاعر عصر نوین است. آیا ایتالیا، "دانت" جدیدی که ساعت تولد این عصر جدید، یعنی عصر پرولتاریا را تویق کند، به ما خواهد داد؟". (بیانیه حزب کمونیست). سلمان رشدی "دانت" قرن معاصر است. اگر کلیسای تفتیش عقاید قرون وسطی در قرن چهاردهم برای کشتن "دانت" و خانواده‌اش خط و نشان می‌کشید، آخوندهای ایرانی در قرن بیستم به همان اسلحه کلیسای کاتولیک ارتجاعی متوسل شده‌اند. لیکن این بار به تکرار تاریخ بصورت کمدی الهی است.

نام "بونی فاتیوس" هشتم را کسی به خاطر ندارد ولی ملت ایتالیا و جامعه مترقی جهانی به وجود سیمای درخشانی نظیر "دانت" افتخار می‌کنند. آخوند محشمتی که در هفته‌های اخیر مجدداً بر حکم اعدام نویسنده ارزنده سلمان رشدی صحنه گذارده است. در بهترین حالت اهتباری در حد گماشته "بونی فاتیوس" هشتم پیدا خواهد کرد. محشمتی بر این نظر است که تیرمرگی که از کمان خمینی برای کشتن سلمان رشدی رها شد تا بر هدف نشیند بر زمین نیافتد، وی فقط فراموش کرد که اضافه کند که این هدف می‌تواند مغز متحجر آخوندهای ایرانی باشد که دشمن علم، فلسفه، آزادی بیان و قلم، تحول و تکامل و اساساً تفکر انسانی و روشنگری هستند. جام زهری را که خمینی در شکست از صدام حسین سرکشید این بار باید همه آخوندها در رابطه با سلمان رشدی متفقاً سر بکشند و کشوری را از لوٹ وجود نامبارکشان پاک کنند.

تلاش رژیم جمهوری اسلامی برای اینکه حکومت اسلامی را ملتمز با اجرای حکم ولایت فقیه در مورد قتل

سلمان رشدی نویسنده کتاب "آیه‌های شیطانی" نکند در عین اینکه حکم فتوا را دست نخورده باقی بگذارد از همان تلاشهای مزورانه، عبث و دروغهای اسلامی است که نباید پس از این همه ترور و کشتار مخالفین لحظه‌ای به آن باور کرد. گرچه که سیاست ماکیاویستی آخوندی در گذشته، آنجا که پای حفظ قدرت سیاسی در میان بوده است، تا جایی پیش رفته است که حتی مسلمین را ملتمز به رعایت فروع دین نمی‌کند. ولی پس گرفتن حکم قتل سلمان رشدی ضربه محکمی به وحدت آخوندها و اعتراف به ضعف آنها در مقابل ممالک غربی است و در عین حال تکیه بر اشتباه امام است که گویا معصوم و عاری از اشتباه بوده است. کدام آخوندی جرات دارد حکم امام را مورد تردید قرار دهد چه برسد به اینکه به اتحادیه اروپا سند کتبی ارائه دهد که برای تصمیم امام تره هم خورد نمی‌کند. رژیم جمهوری اسلامی دارد سرنوشت خود را با سرنوشت حکم قتل سلمان رشدی پیوند می‌زند و روز به روز بیشتر به ممالکی امتیاز می‌دهد که کمتر وی را در مورد فتوای قتل سلمان رشدی زیر فشار می‌گذارند.

نیروهای انقلابی ایران نباید بهیچوجه از تبلیغ علیه فتوای خمینی دست بردارند، تا ممالک غربی با خیال راحت به عقد قراردادهای اسارت‌آور با آخوندها مشغول شوند. باید این آتش را همواره تازه نگاهداشت، زیرا یکی از نقاط ضعف دارو دسته آخوندها همین اشتباه کشنده بوده است. باید لای این زخم خون‌آلود آفت‌دراستخوان‌گذار تا خونریزی کند و موجب هلاکت خود بنیان آن گردد و تیری که از کمان جست، نآمده به کمان، بر سینه دشمن نشیند. رژیم جمهوری اسلامی باید حکم قتل سلمان رشدی را پس بگیرد و نه اینکه تنها اعلام کند که بمنزله دولت اقدام رسمی برای قتل رشدی نخواهد کرد. رژیم جمهوری اسلامی باید باده تلخ شکست و سرشکستگی را سر کشد و بدون قید و شرط تسلیم شود. رژیم جمهوری اسلامی باید کتبا به این شکست اعتراف کند و توبه نماید. آنوقت با این سند نیروهای مترقی جهان به جنگ این دیوان آدم‌خوار خواهند رفت و حیثیتشان را بر باد خواهند داد. باید رژیم جمهوری اسلامی را به این عرصه پیکارکشانید، و آنها را در این کار درگیر کرد چون راه خلاصی از آن نخواهند داشت، آنها را باید به این گرداب کشید زیرا هر چه بیشتر دست و پا زنند بیشتر به قعر این گرداب فرو می‌روند. این راهی که رژیم رفته است راه بی برکت است و ما نباید اجازه دهیم خود را با مانور از این مخمصه نجات دهد. همه اپوزیسیون ایران باید یک صدا خواهان لغو رسمی فتوای خمینی گردد و این را مدام و مستمر در نشریات خود تبلیغ کند و بزبانهای خارجی برای مطبوعات غیر

اسلامی بفرستد و از آنها تقاضای درج آنرا بکند. دفاع از سلمان رشدی با بروز تردیدها و عقب نشینی‌های سرزبانی آخوندها باید به کارزار تبلیغاتی همه نیروهای اپوزیسیون تبدیل شود تا جو را بر علیه عفریت حاکم در ایران آماده نگذارد. رژیمی که چنین حربه مهلکی را بدست افکار عمومی جهان داده است یک لحظه نباید اجازه داد که آرام گیرد و خواب راحت به چشمانش بیاید. پاپ قادر نشد "دانت" را به قتل برساند و آخوندها نیز قادر نخواهند شد صدای سلمان رشدی را خاموش کنند.

البته باز پس گرفتن رسمی فرمان قتل سلمان رشدی ضربه مهلکی به رژیم اسلامی ایران است ولی هرگز باین معنی نیست که جان سلمان رشدی در امان است. تا اسلام بنیادگرا در جهان وجود دارد بشریت گروگان آن است. اتفاقی نیست که فتوای پاپ در قرن چهاردهم با فتوای خمینی در آستانه قرن بیستم مشابه‌اند. هر دو از مذهب عقب‌مانده و قرون وسطایی ناشی می‌شوند.

هر چه بیشتر جستیم کمتر یافتیم

برای نگارش سرگذشت "دانت" به فرهنگنامه "بروکهاوس" (Brockhaus) منتشره سال ۱۹۸۸ مراجعه کردم ولی هرچه بیشتر در مورد فتوای پاپ در باره "دانت" جستیم کمتر یافتیم. به فرهنگنامه "مایر" (Meyer) منتشره در سال ۱۹۹۲ رجوع کردم و گمشده خود را نیافتم. آنگاه فرهنگنامه "د ت فا" (dtv) منتشره سال ۱۹۹۵ را ورق زدم و دست از پا درازتر به سراغ "برتلمن" (Bertelsmann) منتشره در سال ۱۹۹۵ رفتم و در دریائی از بهت کشف کردم که دست دراز شده پاپ از گور قرن چهاردهم بیاری بورژوازی حاکم به سانور تاریخ جهان پرداخته است و اسنادی را که را هنوز می‌شد در فرهنگ "بروکهاوس" منتشره در سال ۱۹۲۹ پیدا کرد، از همان فرهنگ و از همه فرهنگها حداقل از سال ۱۹۸۸ که کتابش در اختیار من بود حذف کرده است. این را می‌گویند نگارش بی طرفانه تاریخ بنفع کلیسا و بورژوازی حاکم که همواره به مذهب برای اسارت روحی زحمتکش نیاز دارد.

کمک‌های مالی به توفان

رفیق خ. از کانادا ۱۰۰ دلار

رفیق ر. از کلن ۱۰۰ مارک

رفیق س. از فنلاند ۱۰۰ مارک

مبارزه با گرانی...

گویا علت گرانی تنها فروشندگان و واسطه‌ها هستند. مقصود از فروشندگان البته مغازه‌داران جزء و مقصود از واسطه‌ها هم چند عمده‌فروش و تاجر کوچک و متوسط بازار می‌باشند. رژیم بی‌انصاف و غارتگر جمهوری اسلامی تا آنجا پیش رفته است که مردم را که تحت فشار وحشیانه بازار مجبورند کالاها را گران بخرند، عامل گرانی معرفی می‌کند و معتقد است که برای حل مسئله گرانی و مبارزه با گرانفروشان مردم نباید اجناس را گران بخرند، عامل گرانی معرفی کرده و معتقد است که برای حل مسئله گرانی و مبارزه با گرانفروشان مردم نباید اجناس را گران بخرند و از آنجا که مردم بالاچار نمی‌توانند از خرید حداقل مایحتاج عمومی خود خودداری کنند و رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی نیز ماهیتاً توان حل این معضل را ندارد، سرانجام باقی ماندن مشکل گرانی به گردن عدم همکاری توده مردم با دولت ملا (لیبرال) هاشمی رفسنجانی در مبارزه با گرانی می‌افتد!!

شکی نیست که مغازه‌داران و واسطه‌ها در گرانی اجناس سهم دارند و درصدی از بهای کالا پول مفتی است که به جیب آنها می‌رود. البته این پول «مفت» که از جیب کارگران و زحمتکشان به جیب مغازه‌داران و واسطه‌ها سرازیر می‌شود، از نظر سیستم سرمایه‌داری امری عادلانه و مشروع است. اما انداختن بار گرانی به دوش فروشندگان و واسطه‌ها از سویی لاپوشانی علت گرانی است - که ناشی از سیستم سرمایه‌داری در شکل اسلامی آن است - و از سوی دیگر سرپوش گذاشتن بر روی سودهای کلان و افسانه‌ای است که خود دولت از طریق واسطه‌هایش و قوانین «شرعی» به جیب می‌زند. برای روشن شدن مسئله بینیم چگونه بر بهای یک کالا (البته بصورت شرعی و اسلامی!!) افزوده می‌شود:

الف - منابع خارجی افزایش بهای کالا:

۱- ۲٪ بابت کمیسیون معرفی کالاها
۲- حداقل ۵٪ کرایه حمل از بندر کشور صادرکننده به کشور واردکننده. این رقم بستگی به دوری و نزدیکی، نوع کالا و... دارد ولی از ۵ درصد قیمت کالا کمتر نیست.

۳- حداقل ۱۰٪ سود صادرکننده خارجی.

۴- ۵٪ بابت بیمه کالا.

جمع ۲۷٪

ب - منابع داخلی افزایش بهای کالا:

اول واسطه‌های رسمی و قوانین گمرکی:

۱- ۵٪ بابت کمیسیون ایرانی که درواقع واسطه میان صادرکننده و خریدار ایرانی است.

۲- ۳۰٪ بابت سود بازرگانی و حقوق گمرکی.

۳- ۱٪ بابت کمیسیون ترخیص کننده کالا.

۴- حداقل ۴٪ بابت گشایش حساب بانکی بمنظور

اعتبار و بیمه.

۵- لااقل ۱۵٪ بابت سود دولت و یا بازرگانان واردکننده.

جمع ۵۶٪

دوم انواع واسطه‌ها و فروشندگان خرد و کلان:

۱- ۱۰٪ بابت کار که کالا را بصورت عمده می‌خرد و به مغازه‌دارها می‌فروشد.

۲- ۲٪ برای دلای که کالا را از واردکننده بدست بنگدار می‌رساند.

۳- ۱۰٪ بابت سود مغازه‌های بزرگ.

۴- ۲٪ بابت منفعت مغازه‌های کوچک و متوسط.

۵- ۱۰٪ بابت سود پیلور که کالاها را به روستاها می‌برد.

۶- ۱۰٪ بابت سود مغازه‌دار روستایی.

۷- ۱۰٪ بابت تسهیل فروشی.

جمع ۵۴٪

بطوریکه مشاهده می‌شود کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان یک کالای ۱۰۰ تومانی را به قیمت ۲۷۳ تومان می‌خرند. تازه آنچه که در بالا آمد، راه‌های «قانونی و شرعی» افزایش بهای کالا است که در سیستم سرمایه‌داری کاملاً «جایز و حلال» است. ما دیگر از احتکار چند میلیون تنی کالا توسط تجار بزرگ، از دزدی‌ها و گرانفروشی‌های بنیاد مستضعفان، از اختلاس‌ها و بالا کشیدن‌های ۱۲۳ میلیارد تومانی و ماجرای رفیق‌گیت‌ها و... که باعث بالا رفتن نجومی قیمت کالا می‌گردند، بحثی به میان نمی‌آوریم.

یک مطالعه گذرا نشان می‌دهد که از ۱۳۷٪ افزایش بهای کالا تنها ۵۴٪ آن مربوط به واسطه‌ها و خرده‌فروشان خرد و کلان است. بنابر این رژیم سرمایه‌داری اسلامی که تنها این گروه را عامل گرانی معرفی می‌کند، حتی اگر موفق هم بشود که دستشان را کوتاه سازد، باز گرانی را از بین نخواهد برد. چرا که ۸۳٪ افزایش بهای کالا که سهم غارتگران خارجی و واسطه‌های رسمی و قوانین گمرکی (یعنی دولت) است، باقی می‌ماند.

شایان ذکر است که دولت هاشمی رفسنجانی پنج سال پیش با ارائه برنامه پنجساله اقتصادی که بر بازار آزاد استوار بود، وعده داده بود که گرانی در طول پنج سال آینده فروکش خواهد کرد و جملگی ملایان در خطبه‌ها و نمازهای جمعه نوید ارزانی بهای کالا را به مردم داده و امروز با آغاز برنامه پنجساله دوم هنوز همان شعارها را صلا می‌دهند، یعنی آش همان آش و کاسه همان کاسه. درواقع ادعای حل مسئله گرانی از جانب رژیمی که خود آفریننده آن است، وعده و وعید و عوامفریبی و دروغی بیش نیست. جمهوری غارتگران و دزدان اسلامی به همانگونه که قادر به حل مشکل مسکن، کار

زمین، خودمختاری، امنیت فردی و شغلی و... نشده است، بی‌شک لیاقت و توان حل مسئله گرانی را نیز نخواهد داشت. همانگونه که رژیم گذشته در قالب شاهنشاهی نیز نتوانست با ایجاد سازمان‌ها و بنیادهای رنگارنگ جلوی گرانی و بحران را بگیرد و در نهایت مانع سقوط حکومتش گردد، رژیم کنونی در قالب اسلامی نیز نمی‌تواند به رغم جابجایی مهره‌هایش (جابجایی رئیس بانک مرکزی در رابطه با سقوط ارزش ریال) صدور فتاوی از جانب رهبر ولی مطلقه، به شلاق کشیدن برخی از خرده‌فروشان و... معضل گرانی را حل کند و مانع سرنگونی حکومت گردد.

گرانی یک عارضه سرمایه‌داری است و عوارض و فشارهای سرمایه‌داری را نمی‌توان با شلاق و دعا و خطبه و نماز جمعه برطرف کرد. معضل گرانی تنها با از بین بردن سیستم سرمایه‌داری و نماینده تام و تمام آن رژیم اسلامی و جانشینی حکومت کارگران و زحمتکشان برطرف شدنی است و راه دیگری بر آن متصور نیست.

این ۵۶٪ که از طریق مؤسسات و ادارات به جیب دولت می‌رود، درواقع سهم دولت از گرانی است. البته دولت از طریق عوارض شهرداری، نوسازی پول آب و برق و... بخشی از ۵۴٪ سهم فروشندگان و واسطه‌ها را از جگشان خارج می‌سازد.

یادداشت‌های...

نخوره». از زیر چشم‌بند جلوی پایم را نگاه کردم. یک در بزرگ آهنی راهرویی را از یک اتاق یا جایی شبیه به اتاق جدا کرده بود و دری دیگر در وسط این در وجود داشت که حدوداً ۳۰ سانتیمتر از سطح زمین بالاتر بود و این ارتفاع را همان در بزرگ پر کرده بود. از آن رد شدیم و وارد راهرو شدیم.

من به بند ۳۰۰ زندان اوین آورده شده بودم و این نامی بود که برای زندان مخوف شاه بنام کمیته مشترک، گذاشته شده بود. ساختمانی بود سه یا چهار طبقه که دقیقاً بخاطر ندارم. در هر طبقه دو بند وجود داشت که به یک حیاط مدور راه داشتند و میان دو بند یک حیاط مثلثی شکل وجود داشت. در وسط حیاط گرد یک حوض بود و در طبقه همکف ساختمانی وجود داشت که حمام در آن قرار داشت. هر بند دارای یک هشتی بود که یک اتاق چندضلعی بود که به حیاط، راه پله، راهرو بند و اتاق تعزیر راه داشت. اتاق تعزیر نامی بود برای اتاق بازجویی و شکنجه. در طبقه بالایی هشتی به بالکن راه داشت که مشرف به حیاط بود.

ادامه دارد

TOUFAN

توفان

Nr. 17

Avr. 96

یادداشتهای زندان اوین (بخش دوم)

و راه را باز می‌کردند. در یک چهارراه راننده بیچاره‌ای که نمی‌دانست چه خبر است، می‌خواست طبق معمول از چراغ سبز رد شود که با چنان برخورد تند و پرخاشجویانه پاسداران مسلح روبرو شد که نزدیک بود قالب تهی کند و آن موقع بود که فهمید همیشه از چراغ سبز نمی‌توان عبور کرد و مواقعی وجود دارد که ادامه در صفحه ۴

ماشین بسرعت حرکت می‌کرد توگویی در این شهر نه ترافیکی وجود دارد و نه چراغ قرمزی، آن هم در مرکز شهر. تعجب کرده بودم. بعدها، چند سال بعد وقتی همراه با عده زیادی از زندانیان از یک زندان به زندانی دیگر منتقل می‌شدم، علت را فهمیدم. چون با یک اتوبوس ما را منتقل می‌کردند، چند ماشین ما را از مقابلمان، اطرافمان و پشت سرمان اسکورت می‌کردند

تجاوز به کوبا محکوم است

در صفحه ۵

از قربانی تا مجرم

در ماه ژانویه بود که یک خانه پناهندگان که در اکثریت خود از مردمان آفریقا بودند در شهر "لوبک"، به آتش غضب نازی‌های آلمان سوخت. محصول این جنایت یازده کشته و بسیاری مجروح و غلیل بود. علیرغم اینکه از همان آغاز تحقیقات کلیه شهود واقعه از زبانه کشیدن آتش از گوشه‌های مختلف ساختمان صحبت می‌کردند و این دلیلی بر آتش زدن خانه بود، ولی مقامات رسمی دولت آلمان با فشار و کتمان حقیقت و اعلام ممنوعیت پخش خبر می‌کوشیدند که کسی به ماهیت این افتضاح جدید پی نبرد. دستگاه مجریه و قضائیه آلمان دست در دست هم مدعی شدند که آتش سوزی کار مخالفین خارجی‌ها نیست، کار خود خارجی‌هاست که در اثر بی‌دقتی در خاموش کردن سیگار این فاجعه را بوجود آورده‌اند. اما این دروغ مدتی دوام نیاورد زیرا با این واقعیت که حریق دارای کانونهای متعدد بوده است و در آغاز با صدای انفجاری همراه بوده که بگوش ساکنین خانه رسیده است نمی‌خواند. چندین روز پلیس آلمان برای ساختن مدرک سردرگم بود و نمی‌دانست چگونه سند قابل قبولی برای افکار عمومی جهان بسازد و سرو ته قضیه را هم آورد. حتی شخص اول مملکت در آلمان که فوراً ادامه در صفحه ۴

سلمان رشدی دانه قرن بیستم

"دانه آلیگیری" (Dante Alighieri) شاعر بزرگ ایتالیایی و یکی از مشاهیر ادبی جهان است. وی در ۱۸ ماه مه ۱۲۶۵ در "فلورانس" متولد شد و در تاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۳۲۱ دور از وطن و در تبعید در حالی که تروریستهای پاپ قصد جان وی را داشتند در شهر "راونا" درگذشت.

"دانه" سنت شکن بود و از آنروکه سلطه مذهب کلیسا سایه سنگینش را بر انسان و تکامل معنوی وی، بر فرهنگ و علوم و پیشرفت اجتماعی انداخته بود، سنت شکنی "دانه" مستقیماً علیه کلیسای کاتولیک بود. "دانه" برای نخستین بار از سرودن و نوشتن بزبان کلیسا که زبان مذهبی لاتین، زبان "انجیل" کتاب مقدس مسیحیان بود سرباز زد و بزبان ایتالیایی به نگارش پرداخت. کلیسا نمی‌توانست این سنت شکنی را که می‌توانست سرمشق دیگران واقع گردد بپذیرد. "دانه" بشارت دهنده فرارسی عصر روشنگری بود. عصری که بدوران حکومت‌های مذهبی، و سلطه آنها بر جامعه انسانی خاتمه داد. این اقدام انقلابی "دانه" که بزبان غیر دینی نوشته بود، خشم کلیسا را برانگیخت و کینه وی را بدل گرفتند و وی را تکفیر کردند. "دانه" درک کرده بود که در نبرد بزرگی که ملت‌های اروپا برای خارج ادامه در صفحه ۵

سیاست بورژوازی و سیاست پرولتری

از قدیم و ندیم گفته‌اند که سیاست پدر و مادر ندارد. در این حکم که مردم با تجربه طولانی خود آموخته‌اند حکمت بزرگی نهفته است. توده‌های مردم دیده‌اند که با فرارسیدن زمان انتخابات، نامزدهای انتخاباتی احزاب بورژوازی بمیدان می‌آیند و تلاش می‌کنند که آنچه را که کارشناسان، محققان و پژوهشگران آنها در عرصه خواست لحظه‌ای افکار عمومی یافته‌اند برزبان آورند و خود را هوادار پروپاقرص خواست عمومی جلوه دهند و از نظر روانشناسی عمومی کلمات مورد طبع و یا پذیرش عامه را بر زبان آورند تا یک چندی با کسب آراء لازم کرسی صدارت و ریاستی را بکف گیرند و تا می‌توانند بریش مردم بخندند و کیسه‌های خالی خود را از دسترنج رنجبران که توسط مالیات به خزانه دولت ریخته می‌شود مملو گردانند. اگر مردم از بیکاری رنج می‌برند و خانواده‌ها شبها خواب راحت ندارند و می‌ترسند که فردا بالای بیکاری گریبان آنها را نیز بگیرد و ناگزیر هر هفته درصاف طولانی اداره کارایی در جستجوی کار قرار بگیرند و یا به سازمان رفاه اجتماعی برای لقمه نانی با عذاب وجدان مراجعه کنند، آنوقت عنصر ریاست طلب فوراً در بوق مبارزه برای رفع بیکاری می‌دمد تا مردم نا امید را که برای رهائی از استغراق بهر خس و خاشاکی می‌چسبند، خوراک تبلیغات خود نماید. اگر بحران با چهره زشت و غیرانسانی خود فرا رسد، در هر گوشه و کنار بانگ این ادامه در صفحه ۲

سخنی با خوانندگان

نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. این نشریه حاصل همکاری «حزب کار ایران» و «سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزیی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

TOUFAN MAINZ حساب بانکی
VOLKSBANK
BLZ. 51390000 KONTONR. 5396913
GERMANY

TOUFAN FARD آدرس
POSTFACH 100113
60001 FRANKFURT
GERMANY

پیش بسوی تشکیل حزب واحد طبقه کارگر